



رضا جمیلی / روزنامه نگار

او هر بار رد پای فرهنگ روزمره ایرانی را در آثار هنرمندان تجسمی دنبال می کند

## نقش فرهنگ بر بوم

رابطه هنر با حال و روز جامعه و مردم در گفت و گو با علی رستگار

# ایران را از نقاشی ام حذف نمی کنم

علی رستگار نقاش شیرازی ساکن تهران، متولد ۱۳۵۸ است. نقاشی خوانده، نقاشی می کشد و دغدغه های محیط زیستی اش را هم با هنر پیگیری می کند. با او که این روزها نمایشگاه انفرادی اش در گالری آرتییشن برپاست درباره ارتباط هنر امروز ایران با جامعه صحبت کرده ایم.



### آرتیستی خاورمیانه ای؛ زاده ایران

رابطه هنرمند با جامعه اش رابطه ای ناخود آگاه است. من یک آرتیست خاورمیانه ای زاده ایرانم و همه آنچه پیرامون من بوده با تمام برجسب هایی که این پیرامون دارد چه خوشایندم باشد چه نه؛ روی من و زندگی ام و شخصیت هنری ام تأثیر داشته. مشکل از زمانی پیش می آید که من به صورت خود آگاه بخواهم این پیرامون را از خودم حذف کنم. همان طور که تلاش تصنعی ما برای وصل کردن خودمان به یک گذشته باشکوه جواب نمی دهد، این تلاش برای بریدن از چیزی که هستیم هم جواب نمی دهد. هنرمند باید با خودش و اثرش صادقانه برخورد کند. باید حرفی را بزند که هست. به همین دلیل مسأله هویت برای من همیشه مهم بوده با اینکه مجهولات آن برایم زیاد است؛ اما این دغدغه ای است که دارم و نباید آن را کنار بگذارم.

رابطه هنرمند با جامعه اش رابطه ای ناخود آگاه است. من یک آرتیست خاورمیانه ای زاده ایرانم و همه آنچه پیرامون من بوده با تمام برجسب هایی که این پیرامون دارد چه خوشایندم باشد چه نه؛ روی من و زندگی ام و شخصیت هنری ام تأثیر داشته



روان زخم هایی است. جایی که مفهوم فیزیکی خانه تبدیل به یک مفهوم استعاری می شود. این بیان هنری هم صرفاً یک اشاره است و هر مخاطب به سهم درگیری خود با این مسأله برداشتی از آن می کند. البته در جامعه ای که خانه یک رؤیای دست نیافتنی شده؛ درگیری با این نقاشی ها خیلی بیشتر شده است. در این کارها شما باز ناتمامی و کامل نبودن را با حضور داربست ها می بینید. انگار این سازه ها گذشته کاملی داشته اند و حالا با مرمت در حال نزدیک شدن به ایده آل گذشته شان هستند. یعنی گذشته ای که بخشی هایی از آن در اثر زمان کم یا فرو ریخته شده؛ نیازمند بازسازی است.

### باید های هنرمند یک سرزمین بودن

آرتیست امروز ایران باید از متن جامعه خودش، مسائلش را ببیند، درونی کند و آن را روی بوم بیاورد. دنبال مد روز و ترند غربی رفتن، نوعی دور شدن از اصل ماجراست. وقتی هنر یک سرزمین را در بستر زمان می بینید باید بیانگر دوره های زمانی و روزگار آن سرزمین باشد. من نمی دانم وقتی

«حرفه هنرمند» روی این موضوع یک پرونده خوب در آورده. اینکه دیگران ما را چطور می بینند و قضاوت می کنند و ما هم با همین نگاه دیگری به خودمان نگاه می کنیم...

### خانه؛ رؤیایی که استعاره شد

برای من خانه همیشه مفهومی دور از دسترس بوده. من کسی بوده ام که هیچ وقت خانه ثابتی نداشته. مدام در حرکت بوده ام از یک خانه به خانه دیگر. امکان رجوع به یک خانه ثابت برای من وجود نداشته و ندارد. به همین دلیل خانه برای من یک مفهوم مضطرب بوده تا یک مفهوم آرامش بخش. در انگلیسی «هوم» یعنی خانه ای که مال شماست و در آن ماوا دارید. به همین دلیل عنوان نمایشگاه فعلی ام «هوم، خانه نیست» شده. چرا که برای من مفهوم خانه یک مفهوم بی قرار است. این دغدغه، دغدغه خیلی خاص و منحصر به فردی هم نیست، دغدغه همه کسانی است که نتوانسته اند رؤیای خانه دار شدن شان را تحقق ببخشند. نقاشی یک مرهم برای چنین تروماها یا

بخشی از آموزش آکادمیک هنر در ایران به سمت و سویی رفته که به نوعی ارتباط هنر و هنرمند را با جامعه قطع کرده است. نقطه اتصال آرتیست با جامعه و مسائل آن برای اولین بار در آموزش های دانشگاهی بریده می شود. آرتیست چیزهایی یاد می گیرد که نهایتاً اگر خوش شانس باشد آنها را روزی به کسی یاد خواهد داد. کسی در این آموزش ها به او نمی گوید که اینها را یاد می گیری که جهان را از دریچه ای تازه ببینی، اثر را از نگاهی متفاوت بیافرینی. مثال آموزش های آکادمیک هنر در ایران همان مثال آموزش اژدها کشی است. اینکه آن را یاد می گیرید و بعد متوجه می شوید اژدهایی برای کشتن نیست و نهایتاً باید مدرس اژدها کشی شوید! همچنین هنرمند دهه ۹۰ ما از یک طرف از جامعه و جریان مسلط بازار هنر دور شده و از طرف دیگر روندهایی که نگاه خارجی ها در هنر معاصر ما ایجاد کرده هم آنها را از مسیر واقعی شان جدا کرده است. هنر ما دچار نوعی از خود بی خود شدن است. جنبش «چادر آرت» که در این دوره مد شده هم ناشی از همین نگاه «دیگری» به ماست. اتفاقاً مجله

